

برگردان: محمدحسین پشتیبان
وکیل پایه یک دادگستری

محاكمه سقراط: خطای عدالت؟

● مقدمه مترجم

مقاله حاضر از چند نقطه نظر حائز اهمیت می باشد که این نقطه نظرات علت ترجمه آن نیز قرار گرفته. به شرح زیر:

۱- تاریخچه کوتاهی است از چگونگی قوانین و شیوه دادرسی در یونان قدیم، بخصوص قوانینی که به یکی از محاکمات مشهور جهانی حاکم بوده.

۲- از دید یک حقوقدان و وکیل دادگستری مربوط به نظام حقوقی غیرایرانی بررسی شده تا آنجا که از نظر این حقوقدان نویسنده مقاله، محاکمه سقراط براساس موازین حقوقی آن روز یونان صورت پذیرفته لذا خارج از عدالت قضائی آن زمان نبوده.

۳- از نقطه نظر حقوق تطبیقی و تئوری های حقوق جزایی یونان قدیم و دنیای امروز مقاله ای در خور توجه می باشد.

● مقاله اصلی

از محاکمه سقراط و حکم صادره مبنی بر اعدام با جام شوکران، ۲۴۰۰ سال می گذرد. سقراط از انتخاب مدافع حقوقی سر باز زد. بی فایده است در این خصوص تفکر کرد که محاکمه همراه با وکیل مدافع، سرانجام دیگری پیدا می کرد. اما دو هزار و چهارصدمین سالگرد این محاکمه، خود انگیزه کافی می باشد تا به دنبال این پرسش رفت که آیا محاکمه و حکم محکومیت سقراط، براساس حقوق آن زمان آتن عادلانه بود یا نه؟

○ شکایت (موارد اتهام)

آنطور که دیوگنس لرتیوس روایت می‌کند، شکایت علیه سقراط در سال ۳۹۹ پیش از میلاد مسیح، با مضمون زیر تسلیم دادگاه شد:

«این شکایت را ملیتیوس، پسر ملیتیوس از مردم پیتوس، علیه سقراط پسر سوفرنیکس از مردم آلوپیک، تحت سوگند تنظیم و اعلام کرده که سقراط برخلاف موازین قانونی رفتار می‌کند، چراکه او به خدایان تأیید شده از طرف دولت اعتقاد ندارد، خدای جدیدی (دایمونیا) را تبلیغ می‌کند، علاوه بر آن او مرتکب عمل خلاف قانون می‌شود، زیرا جوانان را فاسد می‌کند. تقاضای مجازات معمول در این خصوص مشعر می‌باشد بر: اعدام.»

در اینجا، موضوع در اطراف شکایت به جهت ارتداد یا عدم اعتقاد به خدایان و بی‌ایمانی دور می‌زند که به صورت شکایت مکتوب (Graphe) ارایه شده است. این گونه شکایت، شکل رایج عمومی جهت محاکمات رسمی ناشی از بالاترین قدرت دولتی در کنار Apagoge (بازداشت در حین ارتکاب جرم) و Phasis (شکایت بردن به پیش آرخون باسیلیوس) و همچنین دادرسی در دادگاه Eumolpiden بود. هر شهروند آتنی، تا آنجایی که صاحب حق شهروندی بود، حق داشت چنین شکایتی را به پیش برد و خود را در رابطه با آن به عنوان مدعی‌العموم بداند. شکایت‌نامه‌ی مربوط به ارتداد، در حدود مفهوم شکایت‌های حدسی بود که در آن بدو دادگاه می‌بایست تعیین می‌کرد که آیا اصولاً متهم مقصر یا بی‌گناه می‌باشد. اگر تقصیر احراز می‌شد، در مرحله بعد نیاز به تعیین حدود مجازات منطبق با جرم از طریق شور دوم بود. زیرا قوانین مربوط به ارتداد، تنها موارد اعمال مجرمانه را دربر داشت نه میزان مجازات را.

○ هنجار جزائی: ارتداد

۱) موارد اتهام

موارد اتهام در شکایت‌نامه شامل سه مورد زیرین می‌شود:

از یک طرف بی‌ایمانی نسبت به خدایان دولتی، از طرف دیگر ادعای وجود خدای جدید (دایمونیا Daimonia) و در آخر فاسد کردن جوانان. عدم ایمان به خدایان دولتی و

همینطور ادعای وجود خدای جدید و فاسد کردن جوانان عمدتاً جداگانه بررسی می شدند، در عین حال که فاسد کردن جوانان خود باید یک مورد مستقل از اجزای متشکله جرم را تشکیل دهد. اما اینکه ارتکاب جرمی مبنی بر به فساد کشیدن جوانان وجود داشته است، اثبات پذیر نیست.

اجزای متشکله جرم ارتداد می توانست نموده های مختلفی داشته باشد که سه مورد از آنها علیه سقراط اعلام شد.

۲) عمل مجرمانه ارتداد

جرمی که سقراط را به آن متهم کرده بودند، می بایست براساس اصل نهی از ارتکاب یک عمل، یک قانون و یا شبیه آن باشد. البته ما روایتی از چنین اصلی نداریم. اینکه چنین اصلی به صورت نوشته وجود داشته، بلاشک قابل تأیید می باشد. چرا که پلوتارخ به ما گزارش می دهد: «طبق لایحه قانونی دیو پاتیس (۴۳۱ قبل از میلاد) کسی که به خدایان اعتقاد نداشته و اشتغال به امر سخنانی های علمی مربوط به امور ماوراء زمینی داشته باشد مورد اتهام واقع می شود». اینکه از گفته بالا چه استنباطی بتوان کرد، البته دشوار است.

پلی بیوس Polybios که در سال ۲۰۰ قبل از میلاد متولد شده، ارتداد را به طور تقریب چنین تعریف می کند: «توهین به خدایان، به والدین و به مردگان». برای ارسطو ارتداد: «رفتار غلط در مقابل خدایان، موجودات خدایی یا دیوان Damonon، مردگان، والدین و سرزمین پدری» بود.

با چنین تفسیر موسعی از رفتار مجرمانه، هر رفتار مخالف دولتی می توانست به عنوان ارتداد تفسیر شود. دلیل این امر این است که در یونان باستان، مذهب و دولت به عنوان امر واحدی فهمیده می شد و جرم در مقابل خدایان، جرم در مقابل دولت قلمداد می گشت. واژه یونانی برای ایمان، Nomizein، نه تنها معنای مذهبی دارد، بلکه نشانگر «ارج گذاشتن، توجه داشتن، محترم شمردن» می باشد. همانطور که واژه هم خانواده Nomos مسأوی قانون است و مشخص می کند که چیزی را باید مورد احترام قرار داد. عدم احترام به الوهیت های رسمی دولتی، شامل عدم توجه به قانون می شد، همان چیزی که جامعه دولتی را استوار نگاه می داشت.

۴) در خصوص شکل‌های بروز ارتداد Asebie

الف) بی‌ایمانی به خدایان

انکار موجودیت خدایان، بیشترین موارد ممکن ارتداد و اصلی‌ترین و اولی‌ترین مورد قابل ذکر آن می‌باشد. چنان‌که آناکساگوراس حدوداً ۴۵۰ قبل از میلاد به جهت اینکه خورشید را تنها به عنوان یک سنگ مذاب دانست و نه به عنوان خدا، به چنین محاکمه‌ای دچار شد. این همان چیزی است که ملیتیوس هم به آن استناد می‌کند. بر پروتاگوراس (۴۱۵ قبل از میلاد) نیز همین گذشت، کسی که در آغاز نوشته‌هایش درباره خدایان، این کلمات را آورده بود که «درباره خدایان نه می‌توانم بگویم که وجود دارند، و نه آنکه وجود ندارند». بنابراین، آزادی تفکر، ایمان و آزادی بیان در امور دینی آن زمان آتن وجود نداشت. در آتن کافی نبود، به طور عام به خدایانی ایمان داشت، بلکه اگر کسی می‌خواست که به ارتداد متهم نشود، می‌بایست خدایان دولتی را به رسمیت می‌شناخت. استهزای موجودات خدایی، بزرگترین جرم محسوب می‌شد، چنان‌که الکیادس به جرم ارتداد متهم شد، چون که «علیه خدایان Demeter و Kora مرتکب جرم می‌شد، بدین طریق که او ادای موجودات مرموز را درآورده و در مقابل دوستانش با پوشیدن لباس عالی‌ترین مقام روحانیت اجرای نمایش می‌کرد... در همان سال و به همین جرم نیز آندوکیدس Andokides مورد شکایت واقع شد، به جهت صدمه زدن به سینه‌های هرمس Hermes و اهانت به موجودات افسانه‌ای الؤیزن Eleusen، همانطور که سقراط در سال ۳۹۹ قبل از میلاد محاکمه شد، چون که او یک شاخه درخت زیتون در معبد الؤیزن قرار داده بود.

ب) مطرح کردن الوهیت‌های جدید

همه آن چیزهایی که موقعیت خدایان دولتی شناخته شده را می‌توانست به خطر بیندازد، مشمول جرم ارتداد می‌شد، همین‌طور نیز مطرح کردن خدایان جدید. به همین دلیل نیز منصوب کردن اوصاف عالی خدایی به موجودات میرنده، از موارد ارتداد محسوب می‌شد. ارسطو در سال ۳۲۳ قبل از میلاد مجبور به گریختن به خالکیس Chalkis شد، زیرا او سرود مذهبی پائیان Paian را که تنها برای آپولو Apollo خوانده می‌شد، برای دوستش هرمیاس Hermias سروده و خوانده بود، لذا بدین خاطر از او به

جرم ارتداد شکایت شد.

ج) فاسد کردن جوانان

بدین متوال نیز ارتکاب گناه در مقابل والدین از موارد ارتداد بود. در این مورد از گزنفون Xenophon نقل شده که سقراط به جوانان «آموزش اینکه پدرانان را در مقابل خود به کثافت بکشانید (واژه یونانی در این خصوص Palakizein می باشد که معنای تحت‌اللفظی آن در مقابل خود در نجاست وارد کردن است)، به نحوی که آنان را متقاعد می کرد که او قادر است دوستان را فرزانه‌تر از پدرانشان بار بیاورد». لذا چنانچه جوانان در مقابل والدین شان مرتکب جرم شوند، اتهام فاسد کردن جوانان محرز می باشد. فاسد کردن جوانان ارتباط کامل دارد با بی حرمتی نسبت به آنچه که مقرر شده و وجود دارد، حال می خواهد این در ارتباط با نسل قدیم‌تر و یا امور مرتبط سیاسی باشد.

د) جمع بندی

بنابراین موارد ارتداد بسیار وسیع بوده و تنها محدود به ارتکاب جرم علیه خدایان نمی شد. اگر خواسته باشیم موارد متعدد و ممکن ارتداد را تحت یک نامگذاری مشترک بیاوریم، این امر از هر چیز بدین طریق تحقق پیدا خواهد کرد که ما به ریشه لغت و یا اشتقاق لغوی آن برگردیم. Asebeia مشتق می شود از seba به معنی حجب توأم با اعجاب و ناشی از هیبت. احترام به طور عام، ترس طبیعی در مقابل الوهیت، همینطور نیز در مقابل والدین، احترام، گرامی داشتن و تحسین. بنابراین نه تنها کسی که در مقابل مقررات احترام لازم را به عمل نیاورد متهم به ارتداد می شود، بلکه قبل از هر چیز عدم احترام لازم به آن چیزهایی که با دست انسان ساخته شده و مهمتر از آن، چیزهایی که از جانب خدایان محق دانسته شده‌اند و نیز قانون اساسی دولتی نیز ارتداد به حساب می آید.

○ دادرسی و دادگاه

۱) احضار مقدماتی، مسجل کردن شکایت و تحقیقات مقدماتی

جهت پیشبرد دادرسی علیه سقراط، شاکی یعنی ملیتیوس می بایست مقدمتاً سقراط را به عنوان طرف دعوی به پیش قاضی دادگاه صالح بکشاند. این امر بدین شیوه صورت می گرفت که شاکی به همراه یک یا دو شاهد به نزد طرف می رفت و از او تحت موارد

اتهامی درخواست می‌کرد که در روز معینی پیش قاضی دادگاه، آن دادگاهی که شکایت به نزدش می‌بایست برده شود، حضور بهم رساند. اسامی شهود دعوت شده معمولاً در زیر شکایت‌نامه نوشته شده بود.

شاکی نیازی به قرار ملاقات از پیش تعیین شده‌ای با قاضی دادگاه نداشت. حداقل چهار روز پیش از شکایت به نزد قاضی، می‌بایست دعوت مقدماتی از متشاکی صورت گرفته باشد.

بدین ترتیب شکایت از طریق بردن شکایت‌نامه به نزد آرخون باسیلیوس انجام گرفت. این باسیلیوس، دومین آرخون از آرخون‌های جدید، حتی اختیارات ناشی از حقوق روحانیت پادشاهی قدیم را داشته، به نحوی که همزمان مابقی قدرت آنها به آرخون اول، به آرخون اپونیموس منتقل شده بود. آرخون باسیلیوس به عنوان بالاترین مقام روحانی دولت در عین حال مقام ریاست دادگاه در خصوص همه شکایات مذهبی و جرائم علیه جان و زندگی را داشت.

آرخون باسیلیوس در ارتباط با شکایت دست به بررسی مقدماتی می‌زد که در آن ایرادات طرف شکایت شنیده می‌شد. و در ضمن قابل پذیرش بودن شکایت نیز مورد بررسی قرار می‌گرفت. در اینجا می‌توانست شکایت توسط باسیلیوس رد شود، اگر شاکی یا متشاکی از اهلیت قانونی برخوردار نبودند، یا اینکه متشاکی حضور نمی‌یافت و یا طبق مقررات دعوت نشده بود.

در این بررسی مقدماتی، بدو در خصوص ایرادات بازدارنده دادرسی از ناحیه متشاکی و مواد معمولی مثل گذشت و یا مشمول مرور زمان شدن، تصمیم‌گیری می‌شد. در خاتمه این پرسش‌های مقدماتی، وقت دادگاه می‌شد، که در آن از طرفین دعوی خواسته می‌شد در دادگاه به جهت (Anakrisis) یا پرسش‌های معمول و تحقیقات مقدماتی، حضور بهم رسانند.

در این تحقیقات مقدماتی می‌بایست طرفین دعوی همه آن توضیحاتی را که به قضیه کمک می‌کرد، ادا می‌کردند و دلایل و مدارک خویش را ارائه می‌دادند. این Anakrisis عمدتاً با پرسش و پاسخ‌های طرفین دعوی انجام می‌پذیرفت، به همین دلیل نیز واژه Anakrisis به معنای پرسش است.

اینکه سقراط نیز در این چنین تحقیقات مقدماتی حضور داشته، از طریق افلاطون به ما روایت شد، او در تیایتوس Theaitetos می‌گوید که سقراط می‌بایست به سالن اشهی برود تا به شکایتی که ملیتیوس علیه او کرده بود، جواب بدهد. چنانچه موارد شکایت مشخص بود، مدارک جرم ارایه می‌شد. این مدارک در ظروف فلزی یا گلی نگهداری و مهر و موم می‌شد. این ظروف علائم خار دریایی و خار داشت. در خاتمه رییس دادگاه، باسیلیوس، وقت دادرسی اصلی و دادگاه صالح را تعیین می‌کرد.

۲ دادگاه

این امر جزء دموکراسی یونان باستان به شمار می‌رفت که هر شهروندی صرف نظر از منشاء خانوادگی و دارایی‌اش، نه تنها در اجتماعات ملی و در قانونگزاری شرکت می‌کرد، بلکه در امر قدرت قضائی و قضاوت نیز سهیم بود. هر شهروند بالای ۳۰ سال می‌توانست به عنوان قاضی به کار گمارده شود، به شرطی که آن شخص هنوز هم حقوق شهروندی و اجتماعی‌اش را دارا می‌بود.

اینکه سقراط توسط دادگاه هلیاس Helias محکوم شده بود و نه توسط ایروئوپاگ Areopag، محرز می‌باشد.

دادگاه هلیاس دادگاهی جهت شکایات عمومی بود. مراحل دادگاهی در آن وجود نداشت. حکمش غیر قابل نقض و قطعی بود.

بعد از اصلاح قانون اساسی در سال ۴۰۰ قبل از میلاد توسط اویکلایدس Eukleidos، شهروندان خودشان را آزادانه جهت شغل قضاوت در اختیار می‌گذاشتند. انتخاب‌شدگان به عنوان هلیاس یک تابلوی چوبی دریافت می‌داشتند که این تابلو، یعنی پیناکيون Pinakion، برای او مجوزی به عنوان قاضی بود.

در شروع هر سال قضاتی کاندید می‌شدند. حال اگر محاکمه‌ای در پیش بود، از بین قضات کاندید شده تعداد قاضیان مورد نیاز از طریق قرعه انتخاب می‌شدند، برای هر یک روز یکی از آنان، به نحوی که امر رشوه دادن‌ها و یا اقداماتی مشابه آن غیرممکن بود. تعداد قضات لازم برای هر محاکمه‌ای متفاوت بود. بخش قضائی هلیاس جهت محاکمات عمومی از ۵۰۱ قاضی تشکیل می‌شود. همینطور نیز سقراط با این تعداد

محاکمه شد. تنها یک محاکمه اصلی وجود داشت، زیرا جهت تحقیقات مرحله پرسش‌های مقدماتی *Anakrisis* وجود داشت، و در این محاکمه می‌بایستی در همان روز بدون مشورت قضات حکم صادر می‌شد. بدین لحاظ مقدار وقت سخن گفتن برای هر یک از اصحاب دعوی به وسیله ساعت آبی *Klepshydra* تعیین می‌شد.

بعد از سخنان طرفین دعوی، ادامه دادرسی یا سؤالاتی از شهود در بین نبود، همینطور هیچ‌گونه شور و مشورتی در بین خود قضات وجود نداشت، بلکه به فوریت رأی‌گیری نهایی انجام می‌گرفت. دادگاه هلیاس توسط آرخون باسیلیوس اداره می‌شد. این شخص سمت ریاست را نیز برعهده داشت. عملکردش تنها یک نقش نظارت‌کننده بود. او تنها جریان دادرسی را مراقبت می‌کرد، منشی دادگاه و منادی دادگاه را کنترل می‌کرد، همینطور نیز تعداد قضات را در سمت قضائیشان تعیین می‌کرد. او در صدور حکم هیچ‌گونه رأیی نداشت.

۳) محاکمه اصلی در دادگاه هلیاس

بعد از اعلام رسمی بودن دادگاه توسط منادی دادگاه، به فرمان آرخون باسیلیوس، منشی دادگاه کیفرخواست و جوابیه طرف را قرائت کرد. به دنبال آن محفظه مدارک دعوی باز و همه مدارک دعوی ارایه شد.

در ادامه آن دفاعیات شروع شد. در ابتدا اظهارات شاکی یعنی ملیتیوس. ملیتیوس می‌بایست از ظاهر خاصی برخوردار می‌بوده. چنان‌که در *اویتوفرون* *Euthyohron* نقل می‌شود، او دارای بینی عقابی، موهای صاف و ریش کوسه بوده است. در کنار ملیتیوس همینطور *ایتون* *Anyton* و *لیکون* *Lykon* نیز شکایت را نمایندگی و به عنوان همراه شاکی *Synegoroi* بودند.

بعد از اتمام وقت سخنان شاکیان با ساعت آبی، نوبت سقراط رسید. اگر او طلب می‌کرد، حق داشت یک دفاعیه نویسد، لوگوگراف *Logograph*، را به مشورت بخواهد. لوگوگراف‌ها در آن زمان برای اصحاب دعوی دفاعیه می‌نوشتند. بدین ترتیب لی‌سیاس *Lysias* برای سقراط دفاعیه‌ای را آماده کرده ولیکن سقراط آن را نپذیرفته بود.

لوگوگراف‌ها بدین طریق از شرکای شاکی متمایز می‌شدند که وظیفه‌شان تنها به تنظیم دفاعیه محدود می‌شد. شرکت همراهان شاکی *Synegoren*، نه تنها شرط شکایت

بود بلکه شاکیان را کامل می‌کرد. در طرف شاکیان سینه‌گورها Syne-goren را نباید با وکلای دادگستری امروزی یکسان پنداشت. آنان هیچ‌گونه حق‌الزحمه‌ای دریافت نمی‌داشتند و از طرف دیگر با آن طرف (شاکی) در رابطه معینی بودند، تا آنجا که حتی در یک رابطه دوستی قرار داشتند. این چنین است که به طور مثال فورميو Phormio، قیم آپولودوروس Apollodoros، توسط یک سینه‌گور (مدافع) با دفاعیه تنظیم شده توسط دموستنس Demosthenes نمایندگی و دفاع شد.

سقراط همچنین از پذیرفتن چنین مدافعی، که در اینجا مدافع همراه می‌باشد، امتناع کرد، او، همانطور که گزنفون روایت می‌کند، به هیچ وجه تمایلی جهت از پیش آماده کردن خویش برای وقت تعیین شده دادگاه نداشت و به سؤال هرموگنس Hermogenes در این رابطه بدین طریق جواب گفته بود که: «آیا به نظر نمی‌رسد که من تمام عمرم را با آماده‌سازی برای دفاع از خود صرف کرده باشم؟»

در جریان دفاعیات هر طرف، طرف دیگر مجاز به طرح سؤال بود. قانون حکم می‌کرد، که طرفین دعوی مجبورند به سؤالات طرف دیگر جواب بدهند، اما به عنوان شاهد مجاز نبودند به دعوی وارد شوند.

سقراط در جریان این بازپرسش‌های تقابلی با ملیتیوس، از این امکان به کرات استفاده کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

○ انطباق جرم ارتكابی با قانون

آیا عملکرد سقراط از موارد ارتداد بود، یا اینکه او کاملاً غیر عادلانه محکوم شد؟

۱. بی‌خدایی و مذهب دولتی

سقراط متهم شد به اینکه او به خدایانی که دولت به آنان اعتقاد داشت، معتقد نیست. ملیتیوس در بازپرسش خود این اتهام را گسترش داد و ادعا کرد که سقراط نه تنها به خدایان حکومتی اعتقاد ندارد، بلکه او اصولاً بی‌خداست.

اینکه این اتهام (بی‌خدایی) می‌بایست فوراً امر باطلی اعلام شود، خود از شکایت احراز می‌شود. چرا که وقتی که سقراط متهم به طرح خدایان جدید می‌شود، دیگر بی‌خدا بودن او منتفی است. این می‌بایست برای قضات نیز روشن شده باشد، چرا که در

مقابل آنان سقراط اظهار کرد که حتی اگر آنان تحت این شرایط رأی به آزادی او بدهند که او دست از پرسش کردن و فلسفیدن بردارد، او تحت ندای خدایش از آن امتناع خواهد کرد، چونکه او به خدایش بیش از آنتی‌هاگوش خواهد داد. بنابراین سقراط در این مورد مرتکب ارتداد نشده است. اینکه سقراط به خدایان حکومتی اعتقاد داشت، به طور عمومی تأیید می‌باشد. همانطور که افلاطون گزارش می‌دهد، سقراط همیشه خورشید را عبادت می‌کرد، و آخرین کلامش به کریتون Kriton این بود که او اجازه ندارد در مقابل آسکلپیوس Asklepios خروس قربانی وعده داده شده‌اش را فراموش کند. سقراط واژه نومیزاین Nomizein در معنای، از عرف تبعیت کردن، را جدی می‌گرفت و سخت به آن اعتقاد داشت.

جهت اینکه این مورد شکایت غیرموجه جلوه داده شود، همین قدر کافی بود که سقراط اظهار می‌داشت، او به خدایان دولتی اعتقاد دارد، خلافش را اثبات نمودن از وظایف شاکیان بود.

از گونفون حتی نقل شده است که: «سقراط آشکارا برای خدایان قربانی کرده بود، خیلی موارد در منزل، و موارد بسیاری در مراسم رسمی دولتی». تا اینجا اتهامات ملیتیوس می‌توانست به بی‌اعتباری محکوم شود. در کل سقراط قوانین را به طور بسیار دقیق و حتی به طور تنبیه‌آمیز رعایت کرده و از دوستانش آن را طلب می‌کرد. بدین دلیل او نمی‌خواست از زندان فرار کند، چرا که چنین عملی مساوی با زیرآ گذاشتن قانون می‌توانست باشد. لذا در این مورد سقراط مرتکب ارتداد نشده است.

۲. طرح خدایان جدید

مورد دوم از موارد اتهامی، مطرح کردن موجود خدایی جدید (دایمونیای Daimonia) می‌باشد. اینکه برای سقراط موجودات خدایی شکل دیگری داشتند از آنچه مردم باور داشتند، اینکه او خود را از محدوده جهان‌بینی این مردم بیگانه کرده بود، پذیرفتنی است، حتی وقتی که آنها، دایمون‌ها در معنای جدیدشان نبودند.

اما پرسش در اینجاست که آیا در مورد دایمون سقراط، واقعاً مسأله بر سر مطرح کردن خدای جدید می‌باشد. چرا که اگر انسان‌ها به «علائم خدایی» توجه نشان می‌دادند امری معمولی بود، نه قابل مجازات. هر کس می‌خواست که اراده خدایان را کشف کند،

اشخاص طالع‌های گوناگونی را به خدمت می‌گرفتند، جهت اینکه اراده‌ خدایان را کشف کنند. به طور مثال، تعبیر گزنفون این است که «سقراط در مورد اشاره خدای درونیش چیز جدیدی را بجز آنچه که دیگران، که به هنر تعبیر پیشگویانه باور داشتند و خود را براساس پرواز پرندگان، صداها و نشانه‌ها جهت‌گیری می‌کردند، ارایه نمی‌دهد.» سقراط به دوستانش توصیه می‌کرد که در برابر پرسش‌های غامض به علائم و اشارات خدایی پناه ببرند. در یک مورد دیگر سقراط به گزنفون توصیه می‌کند، از کاهن در معبد دلفی بپرسد که آیا او باید دعوت کوروش به ایران را بپذیرد.

اما خدای درونی سقراط تنها یک نشانه‌ خدایی نبوده بلکه بیشتر از آن است. تفاوت در این است که شهروند آتنی اراده‌ خدایان را از پرواز پرنده کشف می‌کند، اما سقراط اراده‌ خدایان را خودش و از طریق شنیدن ندای درونی که آن را دایمون می‌نامد، می‌شناسد. بنابراین برای سقراط خدا در درونش بود. آن دعوی گناهکارانه در اینجا است. سقراط خدای درونیش را به مثابه ندایی معرفی می‌کند که آن هنگام که خود را آشکار می‌کند، او را پیوسته از انجام امر خلاف قانون باز می‌دارد.

این ندای خدایی شاید بتواند بخصوص با یک وجدان قوی قابل مقایسه باشد، فروید آن را مطمئناً، «ما فوق من» (Über - Ich) می‌نامید، این زمینه‌ای است که برای انسان هنجار معینی را جهت «رفتار» درست تعیین می‌کند، و او باید آن را اطاعت کند، چنانچه نخواهد با او، با وجدانش و با ندای درونی‌اش در ستیز افتد.

اما به آن سبب که سقراط این ندای درونی را به عنوان یک امر خدایی در خود عنوان می‌کرد - یعنی به مثابه شعبه‌ای از کاهن معبد دلفی - و اینکه او عمدتاً از این سروش درونی اطاعت می‌کرد تا از ندای خدایان دولتی و این را نیز آشکارا اعلام می‌کرد، لذا او یک موجود خدایی جدید را مطرح کرده بود. به این دلیل داوران می‌بایست احراز می‌کردند که او در این مورد مرتکب ارتداد شده است. برای آتنی‌ها این ندای درونی جلوه‌ امر جدیدی بوده و لذا ارتداد محسوب می‌شد، اگر به سادگی ادعا می‌شد که «می‌توان با خدا ارتباط فوری برقرار کرد».

۳. فاسد کردن جوانان

اتهامی که به نظر شاکیان بالاخص آئیتوس از اهمیت بیشتری برخوردار بود، فاسد

کردن جوانان بود. به آن صورتی که سقراط ایده‌هایش را با آموزش به جوانان انتقال می‌داد، خود را به ویژه مستحق مجازات می‌کرد.

در اینجا رقابت سیاسی مابین آیتوس و سقراط آشکار می‌شود. چرا که در خصوص گمراه کردن جوانان، سیاسی بودن سقراط نیز قابل فهم بود. آیتوس مردی کاملاً دموکرات بود. او به دموکرات‌های محافظه‌کاری تعلق داشت که علی‌رغم جباریت سی نفر، خواهان بازگشت به قانون اساسی سولون بود. آیتوس همچنین کمک کرد که ۳۰ جبار سقوط کنند.

اما سقراط به سیستم دموکراسی‌ای که کارمندانش را به طریق قرعه انتخاب می‌نمود حمله می‌کرد. چون که، همانطور که شاکیان‌ش ادعا می‌کردند و چنان که گزنفون روایت می‌کند، «او موجب می‌شد که دوستانش قوانین موجود را زیر پا بگذارند، هنگامی که او می‌گفت، این احمقانه است که رهبر حکومت را از طریق انتخاب کردن به وسیله دانه‌های لوبیا تعیین کرد؛ بالعکس هیچ کس حاضر نیست که به وسیله دانه‌های لوبیا، حتی کسی را به عنوان ناخدا، کارگر ساختمان، فلوت‌زن و یا برای چیزی مشابه آن انتخاب کند، اگرچه در صورت انتخاب نادرست در این موارد، خسارت بسیار کمتری می‌تواند ایجاد شود تا اشتباه در امور دولتی». آیتوس ادعا می‌کرد، بدین سبب سقراط «بدون قید و شرط اعدام شود، یا اینکه اصولاً نمی‌بایست به اینجا دعوت می‌شد - آیتوس چنین توضیح می‌داد که، اگر سقراط برائت حاصل کند، آن وقت تمامی پسرانش آنچه را سقراط آموزش می‌دهد، اجرا می‌کنند و از پایه و اساس فاسد می‌شوند...».

اما آنچه که سقراط آموزش می‌داد چه بود؟ و آن به چه طریق، آن گونه که اظهار می‌شد، تأثیرات مخرب بر روی جوانان می‌گذاشت؟

بزعم ملیتیوس، سقراط بدین طریق جوانان را گمراه می‌کرد که او به آنان آموزش می‌داد، به ندای درویشان، خدای جدید ایمان داشته باشید، نه خدایان دولتی. این آموزش هسته اساسی آموزه‌های سقراطی بود، اگرچه تنها قسمتی از آن را تشکیل می‌داد.

آنچه که در پشت همه این اتهامات وجود دارد، اساسش را باید در شیوه تعلیمی سقراطی‌اش یعنی پرسش کردن، همه چیز را به شک منتهی کردن و پرسش و پاسخ

مطرح کردن جستجو کرد. و دقیقاً اتهام ارتداد در همین جاست. چرا که سقراط از طریق شیوه پرسش کردنش، به ارزش های جامعه بی اعتنایی می کرد. به آن شیوه که سقراط به جوانان آموزش می داد، انسان «تنها می تواند بداند که نمی داند»، در اذهان جوانان ایجاد آشوب روحی می کرد، در حالی که روح جوانان تکیه گاه و دانش مطلق را جستجو می کرد و اینکه جوانان خود بدین شیوه همشهریانش را مورد پرسش و پاسخ قرار داده و سپس آنان را استهزاء می کردند، این نشانگر آن است که آنان چقدر گمراه شده اند.

به جوانان، یاد دادن اینکه تنها به ندای درونی گوش فرا دهند و از صحت و سقم همه چیز پرسش کرده و طرح پرسش و پاسخ کنند، بی احترامی به ارزش ها و نهادهای موجود جامعه می باشد. بدینوسیله سقراط بی توجهی خود را در به خطر انداختن دولت نشان داده لذا مرتکب جرم ارتداد شده است.

○ تقصیر سقراط

بنابراین سقراط در دو مورد مرتکب جرم ارتداد شده، یک بار در فاسد کردن جوانان و دیگری طرح الوهیت های جدید.

حال پرسش اینجاست که آیا سقراط جرم را مقصرانه مرتکب شده است؟ به عبارتی در اینجا تئوری قانون مجازات جدید در خصوص تفکیک اش به ارتکاب عمل، خلاف قانون بودن و تقصیر، مصداق پیدا نکرده، چرا که در قانون آتن این چنین تفکیکی انجام نمی شد. با وجود این، همانطور که سقراط نیز بیان داشت: «قانونی وجود ندارد که کسی را به دلیل چنین تقصیر غیر عمدی دادگاهی کنند».

قانون آتن برحسب وجود و یا عدم وجود تقصیر معین و عمدی، مجازات های مختلفی را مقرر می کرد.

مفهوم عمد و قصد در آتن با خواستن مشخص می شد. این امر روشن تر خواهد شد وقتی که مورد قتل عمد بررسی شود. کسی که در یک مسابقه ورزشی حریفش را بدون خواست به قتل می رساند، این کار را بدون «خواست» و «باید» انجام می دهد، لذا طبق قانون دلفی تنها می بایست عهده دار پاکیزگی باشد. طبق این قانون بنابراین سقراط می بایستی که با خواست، به عبارت دیگر به طور عمدی، دایمون جدیدی را طرح

می‌کرد و یا جوانان را گمراه می‌کرده. اینکه سقراط ندای درونیش را بیش از خدایان دولتی دنبال می‌نموده، خود نیز اقرار کرده. همینطور نیز آشکار است که سقراط، به آن معنایی که ما درک می‌کنیم، قصد فاسد کردن جوانان را نداشت. اما قضات از فاسد کردن جوانان آن شیوه‌ای را می‌فهمیدند که سقراط به جوانان رهنمون می‌داد که پرسش و پاسخ انجام دهند، و پرسش کنند، شیوه‌ای که او همه چیز را به زیر سؤال می‌برد، حتی قانون اساسی دموکراتیک موجود را و در این مورد بی‌توجهی خویش را در مقابل جوانان عیان و آشکار می‌کرد. سقراط این سخنان را با خواست کامل و قصد انجام می‌داد. او حتی یک بار نیز این سخنان را ترک نکرد و به فکرش نیز خطور نکرد که یک بار به ندای درونی خدایش گوش فرا ندهد. این امر زمانی وضوح بیشتری یافت، که او امتناع کرد، از اینکه در آینده از این شیوه پرسش صرف نظر و از داوران طلب بخشایش کند.

لذا سقراط عمل ارتداد را به طور تقصیرکارانه مرتکب گردید.

○ رأی

۱. رأی بر محکومیت

بعد از اتمام وقت سخن گفتن سقراط، منادی دادگاه به دستور باسیلیوس از داوران خواست که به رأی‌گیری بپردازند.

برخلاف دوران اخیر، هر قاضی در اواخر قرن پنجم تنها یک سنگ رأی دریافت می‌داشت.

دو جعبه رأی آمفورن Amphoren آماده می‌شد، یکی در «نزدیک‌تر» جهت محکومیت، دیگری «دورتر» برای برائت.

در ادامه، سنگ‌های رأی در هر دو جعبه رأی شمرده شد. در جعبه جلویی، جعبه محکومیت، آرای بیشتری وجود داشت تا در جعبه برائت. نسبت آراء براساس گفته دیوگنس لرتیوس، شاهد قضیه، می‌بایست ۲۸۱ رأی بر محکومیت سقراط بوده باشد، ۲۸۱ به ۲۲۰. برخلافش از قول افلاطون اگر «تنها ۳۰ رأی نوع دیگری داده می‌شد، سقراط آزاد می‌گشت». اگر حقیقتاً ۳۰ رأی طور دیگری داده می‌شد، بدین ترتیب هنوز سقراط با نسبت آراء ۲۵۱ به ۲۵۰ محکوم می‌شد، زیرا ۵۰۱ داور رأی می‌دادند نه ۵۰۰.

بنابراین اگر ما به گفته دیوگنس لرتیوس باور داشته باشیم، افلاطون یک رأی را فراموش کرده است. احتمالاً، ولی سقراط در دفاعیاتش از یک تقریب عدد ۳۰ سخن گفته است، به نحوی که عدد دقیقش تعداد ۳۱ رأی می‌تواند باشد.

در خاتمه دادرسی، منشی دادگاه نتیجه را اعلام کرد، مبنی بر اینکه، سقراط با یک نسبت آرای ۲۸۱ به ۲۲۰ محکوم شده و سپس منادی دادگاه چون دادگاه را با سقراط محکوم شده، به تماس درآورد. با این ترتیب رأی علیه سقراط صادر شد.

۲. تعیین مجازات

بعد از خاتمه دادرسی اصلی می‌بایست یک مرحله دیگر ادامه پیدا میکرد، زیرا قانون علی‌رغم اثبات جرم ارتداد، مجازات معینی را پیش‌بینی نکرده بود. به هر یک از طرفین دعوی اجازه دفاع معینی، اما خیلی کوتاه، جهت اثبات تقاضای مجازات معینی داده می‌شد. درخواست ملیتیوس بود بر مرگ. اما سقراط از آنجایی که خود را گناهکار نمی‌دانست، درخواست مهمانی در پریثانهئون Prythaneion را داشت.

جایی که شهروندان شایسته لایق‌اش بودند. طبیعتاً سقراط بدینوسیله داوران را مخالف خود کرده بود. در خاتمه او درخواست مجازات نقدی به مقدار ۳۰ مینن Minen به ضمانت افلاطون، کریتوبلوس و آپلودورورس کرده بود.

در ادامه، قضات بار دیگر می‌بایست رأی‌گیری کنند. واضح بود که با پیشنهاد تمسخرآمیز این مقدار وجه نقد از طرف سقراط، به تقاضای ملیتیوس مبنی بر اعدام، مجوز صدور داده می‌شد. داوران اجازه داشتند بین این دو تقاضا، یکی را انتخاب کنند. برای این کار - برخلاف دوران اخیرتر - از سنگ رأی استفاده نمی‌کردند بلکه تابلوی مومی به کار می‌رفت، که بر روی آن هر قاضی با یک گچ، خط دراز یا کوتاهی که هر کدامشان برحسب اینکه تصمیم بر مجازات سخت‌تر یا نازل‌تر گرفته بودند، می‌کشیدند. ریاست دادگاه (باسیلیوس) می‌بایست رأی را براساس رأی‌گیری قضات، گنوسیسی Genosis انشاء می‌کرد و برای آن اداراتی که صلاحیت اجرای حکم را داشتند، می‌فرستاد. در ادامه، حداقل در دادرسی‌های قضائی رسمی، این احکام در کنار سایر مدارک دادرسی در بایگانی دولتی، دمترون Demetron، نگهداری می‌شد. در آنجا، در ۲۰۰ سال بعد از میلاد مسیح، فاورینوس Phavorinus کیفرخواست ملیتیوس علیه

سقراط را قرائت کرده است.

۳. اجرای حکم

در شرایط عادی، اجرای حکم در روز بعد از محاکمه انجام می‌گرفت. اما اجرای حکم علیه سقراط ۳۰ روز به تأخیر افتاد. زیرا بعد از اتمام دادرسی دادگاه، کشتی مقدس سفر سالیانه‌اش را به طرف دِلوس Delos شروع می‌کرد. در اثناء این سفر در شهر روزهای جشن مقدس اجرا می‌شد. در طی این مدت، احکام اعدام تا زمانی که فرستاده شادی مراجعت نکرده بود، اجازه اجرا نداشتند.

یازده مرد مأمور اجرای حکم اعدام می‌شدند. در طلوع آفتاب بعد از مراجعت کشتی مقدس، مأموران اجرای حکم جام شوکران را برای سقراط آماده کردند که او نیز آن را بلافاصله سرکشید.

● جمع‌بندی

همانطور که از تحقیقات برمی‌آید، درباره سقراط تنها می‌توانست مجازات مرگ جاری شود. از آنجایی که او به جرم ارتداد محکوم شده بود، مجازات دیگری، به طور مثال تبعید، که قضات مناسب تشخیص دهند، تقاضا نشده بود، لذا سقراط می‌بایست جام شوکران را بنوشد.

بدین سبب باید با الزبرگ Alsberg مخالفت کرد که معتقد است، «سقراط اولین متهمی است که ما اطلاع داریم قربانی خطای عدالت قضائی شده است». طبق قوانین آتن، محاکمه علیه سقراط، منطبق با موازین قانونی بود.